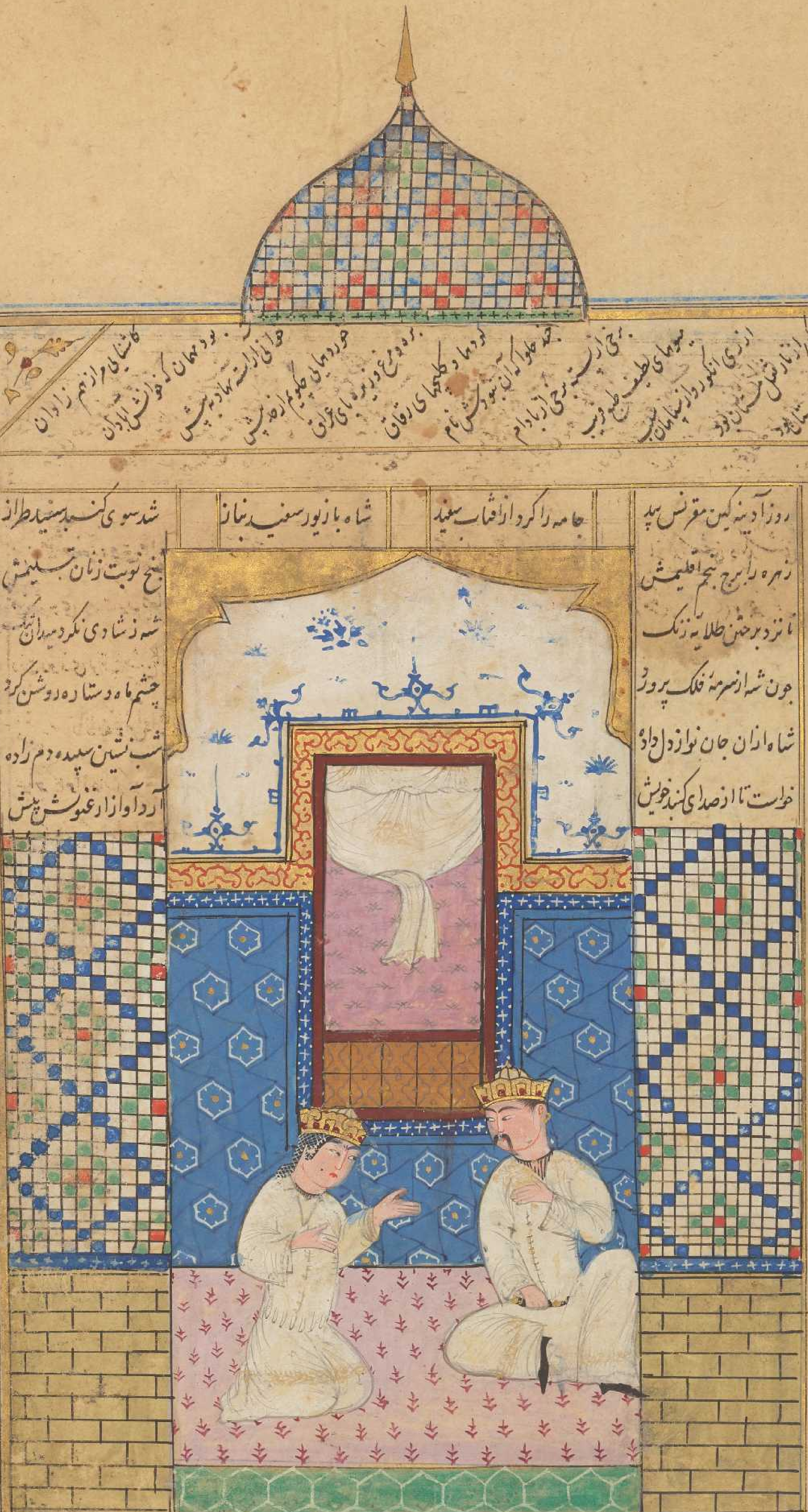

روز آدینه کین مقرنس بید
جامه را کرد از آفتاب سفید
شاه با زیور سفید بناز
شد سوی گنبد سپید طراز
زهره را برج پنجم اقلیمش
پنج نوبت زنان بتسلیمش
تا بزد بر جنش طلایه زنگ
شه ز شادی نکرد میدان تنگ
چون شه از سرمه فلک پرورد
چشم ماه و ستاره روشن کرد
شاه از آن جان نواز دلداده
شب نشین سپیده دم زاده
خواست تا از صدای گنبد خویش
آرد آواز ارغنونش پیش
ای بسا آفرین که آن دلبند
خواند بر تاج و بر سریر بلند
زان دعاها که دولت افزاید
وانچنان تاج و تخت را شاید

حکایت گفتن دختر شاه اقلیم هفتم

گفت چون شه ز بنده طیبت خواست
گویم آنچه از زبانم آید راست
مادرم گفت و او زنی سره بود
پیره زن همچو گرگ و او بره بود

بر کشاده ز عیش چشمه نوش
عاشقان را ز آب آورید خروش
گفت شیرین سخن جوانی بود
کز ظریفی شکرستانی بود
عیسیی گاه دانش آموزی
یوسفی وقت مجلس افروزی
آگه از علم و از کفایت نیز
پارسایی ستوده از همه چیز
داشت باغی بشکل باغ ارم
باغها کرده باغ او حرم
خاکش از بوی عود عنبر سرشت
میوه‌هایش چو میوه‌های بهشت
همه دلبند چون میانه یار
همه [illegible] ولی میانه [illegible]
هر بهاری که در گلستان بود
از پی چشم زیردستان بود
سر کشیده ز خط پرگارش
خاربن‌ها کنار دیوارش
ز بناهای [illegible] نگاه
[illegible] ز [illegible] و [illegible]
در تماشای آنچنان باغی
بر دل هر [illegible] داغی

کاشتانی و از نعم زادان
بود مهمان که خوانش آبادان
[illegible] از آن نهاد به پیش
خوردنیهای [illegible] از حد بیش
بره و مرغ و [illegible] عراق
گوزها و کلیچهای رقاق
تحفه حلوا [illegible]
بهی از پسته [illegible] بادام
میوه‌های لطیف طبع پذیر
از پی انگور و از [illegible]
[illegible]
[illegible]
چون باندازه آن خوردنی خوردند
[illegible]
[illegible]